فصلنامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه اخلاق
سال هفتم، پاییز ۱۳۹۳، شماره ۲۵
صفحات ۹۰ ـ ۶۹

PAZHUOHESH NAMEH-E AKHLAGH
A Research Journal
Vol. 7, Autumn 2014, No. 25

مفهوم‌شناسی مقایسه‌ای گناه در قرآن و جامعه‌شناسی

مهدی رفیعی موحد*

چکیده

نگرانی متخصصین حوزه فرهنگ در خصوص علوم وارداتی از سویی و مواجهه تسامحی و شاید اباحی‌گری بخش قابل توجهی از مردم جامعه اسلامی نسبت به گناه اهمیت واکاوی معنا و مفهوم گناه در ادبیات دینی (قرآن) را در مقایسه با مفهوم اصطلاحی هم‌تراز گناه در جامعه‌شناسی و بدست آوردن شباهت‌ها و تفاوت‌های آن دو را نشان می دهد. به این منظور با روش تبیینی ابتدا با تتبع در آیات قرآن، واژه های هم‌خوان گناه را شناسایی و به تعریف آنها پرداخته و سپس از متون معتبر جامعه‌شناسی، تعریف مفاهیم مرتبط را استخراج و به این نتیجه رسیدیم که دو محیط مزبور به‌رغم بعضی مشترکات، از نظر منبع، رویکرد، جامعیت و مانعیت و وفاق نظر درخصوص تعریف با یکدیگر تفاوت‌های مبنایی دارند.

واژگان کلیدی

گناه، مفهوم قرآنی گناه،کجروی، جرم، ناهنجاری،جامعه شناسی گناه.

طرح مسئله

تأکید مقام معظم رهبری بر بازنگری در علوم انسانی وارداتی که در سال‌های اخیر در مناسبت‌های مختلف و بارها ابراز شده، زمینه بررسی این علوم و تفاوت آنها با علوم انسانی بومی را فراهم آورده است. از سوی دیگر بیشتر افراد خاطی، رفتار گناه‌آلود خود را با این عبارت توجیه می‌کنند که «همه اینچنین هستند.» این دو

*. عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی کردستان و دانشجوی دکتری دانشگاه قرآن و حدیث.
mahdi.hor.movahed@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۲۰

موضوع، نگارنده را برانگیخت تا درباره مفهوم «گناه» در قرآن و دانش جامعه‌شناسی واردشده از غرب به صورت مقایسه‌ای مطالعه کند که این نوشته دستاورد آن است.

«گناه» از واژه‌های پرکاربرد در ادبیات دینی، اعم از اخلاق و فقه و نیز متداول در عرف جامعه، اعم از جامعه دینی و غیر دینی می‌باشد. سؤالی که پیش می‌آید، این است که بین ادبیات دینی و جامعه‌شناسی وارداتی که عهده‌دار طرح مسائل جامعه است، چه تفاوت و شباهتی دربر داشت. از این کلمه ـ با صرف‌نظر از مصادیق آن ـ وجود دارد. این مقاله در پی بررسی مقایسه‌ای مفهوم استعمالی گناه و مفاهیم همخوان آن در متون اسلامی (قرآن) با مفهوم اصطلاحی هم‌تراز گناه در دانش جامعه‌شناسی است.

گناه در قرآن

«گناه» کلمه‌ای فارسی و به صورت اسم است که در فرهنگ لغات فارسی به معانی بزه، جرم، خطا، معصیت، إثم، قصور، غلط، نافرمانی، پای‌لغزه، تباهکاری و ... آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۹۲۷۳) در اصطلاح کاربردی دین اسلام، هر نوع رفتار و گفتار و تصورات در مواجهه با خدا، خود، دیگران، حکومت و طبیعت که برخلاف موازین قرآن و سنت باشد، گناه است. گوهر معنایی این کلمه، ناخوشایندی و برخلاف مقتضای طبع انسانی بودن است. کلمه گناه، خواه در اصل کلمه‌ای فارسی باشد یا برگردان کلمه عربی «جُناح»، در متون اسلامی (قرآن و سنت)، در قالب دیگر واژه‌های موازی و همخوان دیده می‌شود که هر یک همانند گناه، موضوع حکم تحریم قرار گرفته‌اند. پرکاربردترین آن واژه‌ها در قرآن با معانی خاصِ هر یک، عبارتند از:

۱. اثم

کلمه اثم یک ریشه دارد و آن «أثم» به‌معنای کُندی، قصور و تأخّر است. بنابراین کسی که دچار اثم می‌شود، به‌کندی به خیر می‌رسد و از دستیابی به خیر جا می‌ماند. (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۱ / ۶۰؛ مصطفوی تبریزی، ۱۳۷۴: ۳۳) این کلمه را به حَرَج (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۸ / ۲۵۰) و ذنب (جوهری، ۱۴۱۰: ۵ / ۱۸۵۷) نیز معنا کرده‌اند. ماده اثم ۴۸ بار در ۴۲ آیه قرآن به کار رفته است؛ از جمله سوره اعراف، آیه ۳۳ که در آن آیه، إثم متعلق تحریم واقع شده است.

۲. ذَنب

جمع آن ذنوب به‌معنای جُرم، (همان: ۱ / ۱۲۸؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۲ / ۳۶۱) اثم و معصیت می‌باشد. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۸ / ۱۹۰) کلمه ذنب درکاربرد مصدر به‌معنای تبعیت است؛ اما تبعیتی همراه با تأخر،

الحاق، اتصال، پَستی و کَریه بودن ذنب با ملاحظه این قیود به‌عنوان اسم برای گناه به کار می‌رود و مراد از آن، یا مجموع عمل و اثر مترتب بر آن عمل و یا صرفِ عمل است؛ اما با ملاحظه اثری که برکننده آن عمل بار می‌شود. (مصطفوی تبریزی، ۱۳۷۴: ۳ / ۳۳۴) این ماده ۳۹ بار در ۳۷ آیه بـه کـار رفتـه اسـت؛ ازجمله سوره انفال، آیه ۵۴.

۳. جُناح

جناح مصدر و اسم مصدر و ریشه آن «جَنَحَ» (مایل شدن، انحراف و رغبت بـه سـمت کسـی یـا چیـزی یا کاری) به معنای اثم، (جوهری، ۱۴۱۰ / ۳۶۰) تضییق، برگشتن و انحـراف از مسـیر حـق، (ابـن عبـاد، ۱۴۱۴: ۲ / ۴۱۰) انحراف از مسیر درست و مایل شدن به سمت بدی و قدم گذاشتن در مسیر انحراف می‌باشـد. ماده جنح و جنوح برخلاف میل و رغبت، میل و انحراف همراه با عمل است. (مصطفوی تبریـزی، ۱۳۷۴: ۲ / ۱۱۹ ـ ۱۱۷) این ماده ۲۵ بار در ۲۴ آیه دیده می‌شود؛ از جمله سوره نساء، آیه ۱۰۱.

۴. حُوب

این کلمه که یک بار در قرآن به کار رفته، (نساء / ۲) در لغت دارای یک ریشه است که به اثم و حاجت و مسکنت (بیچارگی و درماندگی) منشعب می‌شود و همگی از نظر معنا بـه هـم نزدیـک‌انـد. (ابـن‌فـارس، ۱۴۰۴: ۲ / ۱۱۳) معنای این واژه نیز گناه یا گنـاه بـزرگ اسـت. (فراهیـدی، ۱۴۱۰: ۳ / ۳۱۰؛ جـوهری، ۱۴۱۰: ۱ / ۱۱۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۶۱) ریشه این کلمه، تضییع حقوق خانواده یا هر کسـی اسـت که به او اعتماد شود یا تضییع حقوق هر فرد زیردست است. این نوع تضییع از قـوی‌تـرین مصـادیق اثـم می‌باشد. (مصطفوی تبریزی، ۱۳۷۴: ۲ / ۲۹۹)

۵. وِزر

این واژه در لغت به معنای سنگینی چیزی است. این کلمه با توجه به همین معنا برای گنـاه نیـز بـه کـار می‌رود؛ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۶۷؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۶ / ۱۰۸) چون آثار و عواقب گناه برای گناهکـار و اطرافیان از لحاظ مادی و معنوی و دنیوی و اخروی بسی سنگین است. ماده مزبـور ۲۷ بـار در ۱۴ آیـه استعمال شده است؛ ازجمله سوره انعام، آیه ۱۶۴.

۶. زُور

این واژه به معنای مایل شدن و عدول (همان: ۳ / ۳۶) و انحراف از ظاهر، اما با حفظ ظاهر اسـت. دروغ «زور» است؛ چون مایل شدن از مسیر حق است و شخص دروغگو طوری وانمود مـی‌کنـد کـه طـرفِ مقابـل، آن را

راست بپندارد. (مصطفوی تبریزی، ۱۳۷۴: ۴ / ۳۶۶) انحراف از مسیر، برخلاف مقتضای طبع است. این ماده ۶ بار در ۶ آیه به کار رفته است؛ ازجمله در سوره فرقان، آیه ۴.

۷. رِجس

گوهر معنایی این کلمه عبارت است از هر چیزی که مناسب و شایسته نباشد، به‌گونه‌ای که در نظر عرفِ عادل و عقلِ سلیم، مکروه و قبیح مؤکد دانسته شود. این ریشه به مصادیقی همچون لَجن و کثافات، نجس، خلط، چرک و غیره منشعب می‌شود. (همان: ۵۷) این ماده ۱۰ بار در ۹ آیه به کار رفته است. خداوند در سوره مائده آیه ۹۰ «خَمر» را «رِجس» دانسته و در آیه ۲۱۹ سوره بقره از «خمر» با «اثم» یاد کرده است. بنابراین جدا از معنای لغوی، از هم‌نشینی این دو آیه که موضوع مشترک دارند، پی می‌بریم که رجس و اثم، هر دو به‌معنای گناه هستند.

۸. خطوأ

این واژه به‌معنای تجاوز، گذشتن و رد شدن و گوهر معنایی آن در مقابل صواب بودن است. خطأ از همین ریشه است که آن نیز به‌معنای رد شدن از حد و مرز درست است. (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۲ / ۱۹۸) مشتق دیگر این ریشه، «خِطْءُ»، به‌معنای «الذنْبُ» می‌باشد. (جوهری، ۱۴۱۰: ۱ / ۴۷) واژه «خطأ» اگر بدون قرینه به کار رود، به‌معنای خطای در حکم و عمل خواهد بود و شامل انواع ذنوب و آثام شده، موجب انحراف تام می‌گردد. خطیئه گاهی غیرعمدی رخ می‌دهد، برخلاف اثم که همیشه عمدی است. (مصطفوی تبریزی، ۱۳۷۴: ۳ / ۸۰ ـ ۷۸) این ماده ۲۲ بار در ۲۰ آیه به چشم می‌خورد؛ از جمله سوره بقره، آیه ۸۱.

۹. سُوء

«سُوء»، وصف هر چیز پست و اسم جامع همه آفات و دردها است. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۷ / ۳۲۷) سُوء در مقابل حسن است و شامل هر چیزی می‌شود که ذاتاً خوب نیست و از این لحاظ با گناه همخوان می‌باشد. سُوء اسم مصدرِ سَوء است که با آن، کار یا موضوع یا حکمی را چه از جهت شکل یا از جهت محتوا توصیف می‌کنند. سُوء شناخته‌شده و دانسته رخ می‌دهد و هرگز نیکو و مطلوب نخواهد بود؛ برخلاف ضرر که ناشناخته است و ندانسته اثر می‌کند و گاهی خوب و مطلوب درمی‌آید. این ماده ۱۶۷ بار در ۱۵۱ آیه به کار رفته است؛ از جمله سوره اسراء، آیه ۳۲.

۱۰. فُحش

گوهر معنایی این کلمه، قبح آشکار است (مصطفوی تبریزی، همان: ۹ / ۳۴) که برخلاف مقتضای طبع

انسانی بروز می‌کند. ابن‌فارس نوشته است هر چیزی که از قدر و اندازه‌اش بگذرد، فاحش نامیده می‌شود. (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۴ / ۴۷۸) در *العین*، فُحْش به‌معنای معروف بیان شده و هر چیزی که موافق حق نباشد، فاحشه معرفی شده است. (فراهیدی، همان: ۳ / ۹۶) از نظر راغب، فُحْشُ و فَحْشَاءُ و فَاحِشَةُ، هر کار و حرفی است که قبحش بزرگ باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۲۶) فحشاء، هر پدیده‌ای است که به‌خودی‌خود قبحش برای عرف (عقلا) و شرع ـ ولو در باطن ـ آشکار باشد. (مصطفوی تبریزی، همان: ۱۲ / ۲۴۱) این ماده ۲۴ بار در ۲۳ آیه دیده می‌شود؛ از جمله سوره بقره، آیه ۲۶۸.

۱۱. نُکر

نکر (ریشه انکار و منکر) به معنای رد کردن هر چیز آشکار و پنهان است، خواه فرد بدان علم داشته باشد یا جاهل باشد. در *مقاییس اللغة* آمده: نُکر برخلاف آن شناختی است که قلب انسان بدان آرامش یافته و آن را پذیرفته است. (ابن‌فارس، همان: ۵ / ۴۷۶) پس ماهیت نکر، رد کردن بایسته‌ها و برخلاف شناخت حق رفتار کردن است که لازمه‌اش جهل، تغییر، نهی و شدت[1] می‌باشد. (مصطفوی تبریزی، همان: ۱۲ / ۲۳۹) نکر با مشتقاتش ۳۷ بار در قرآن استعمال شده است؛ از جمله سوره آل‌عمران، آیه ۱۰۴.

۱۲. نَجس

نجس برخلاف طهارت و به‌معنای قذر[2] می‌باشد (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۵ / ۳۹۳) که طبع انسانی آن را نمی‌پسندد و یک بار در قرآن به کار رفته است. (سوره توبه / ۲۸)

۱۳. ظلم

گوهر معنایی ظلم، قرار دادن چیزی در خارج از جایگاه آن است؛ بی‌حساب و بی‌آنکه قابل دفاع باشد (همان: ۳ / ۴۶۸) و این معنا برخلاف طبع است. *التحقیق* معنای کاربردی ظلم را چنین بیان کرده است: ظلم، نابود کردن حق و ادا نکردن و نپرداختن آن چیزی است که حق و بایسته است، نسبت به خود و خدا و مردم و از لحاظ جان و مال و آبرو که با خارج شدن از مسیر حق و اعتدال در حوزه فکر و رفتار و گفتار و با ممانعت از سیر تکامل در اثر درگیر شدن یا درگیر کردن با امور مادی دنیوی رخ می‌دهد. (مصطفوی تبریزی، همان: ۷ / ۱۷۱) این ماده با مشتقات مختلف ۳۱۵ بار در ۲۹۰ آیه تکرار شده است؛ از جمله سوره بقره، آیه ۱۹۳.

---

۱. نُکُر صفت مشبهه است و دارای شدت می‌باشد.
۲. قذر در برابر نظافت است.

۱۴. عدو

عدو یعنی تجاوز به حقوق دیگران و گذشتن از حد و مرز در مسیر شر و فساد. (همان: ۸ / ۶۳) همخوانی گوهر معنایی این واژه با گناه روشن است؛ چون طبع سلیم این معنا را برنمی‌تابد. این ماده با مشتقاتش ۱۰۶ بار در ۹۲ آیه استعمال شده است؛ از جمله سوره نساء، آیه ۳۰.

۱۵. عصوا

عصوا به معنای سرپیچی، سرکشی، عدم تبعیت و برخلاف تکلیف عمل کردن و صرف ترک اتّباع است. (همان: ۱۵۸) هرچند همخوانی این ماده با گناه محرز است، فرق آن با «ذنب» در این است که معصیت گویای منهی‌عنه بودن رفتار موردنظر می‌باشد و «ذنب» گویای استحقاق عقاب داشتن عامل و نشانه پستی آن عمل است. (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۲۴) این ماده در ۴۴ آیه دیده می‌شود؛ ازجمله در سوره نساء، آیه ۱۴.

۱۶. فسق

فسق یعنی خروج از دایره اطاعت، (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۴ / ۵۰۲) خارج شدن از مقررات دینی یا عقلی یا مقررات لازم طبیعی (مصطفوی تبریزی، همان: ۹ / ۸۹) و ترک امر خدا و گرایش به معصیت. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۵ / ۸۲) این خروج، خروجِ ناپسند و فسادآور است که با «خروجِ» پسندیده متفاوت خواهد بود. این واژه همچنین با فجور متفاوت است؛ چراکه فجور توسعه دادن به دامنه معاصی و برانگیختن از معاصی است؛ اما فسق، خارج شدن از اطاعت خدا با انجام کبیره می‌باشد. (عسکری، همان: ۲۲۵) ماده مزبور در ۵۴ آیه با مشتقات تکرار شده است؛ از جمله در سوره اسراء، آیه ۱۶.

۱۷. فجر

گوهر معنایی فجر این است که پدیده‌ای بشکافد و از درون آن، پدیده جدیدی آشکار شود. مانند اینکه حالت اعتدال انشقاق یابد و کار مخالف پدید آید. در اثر توسعه‌ای که در معنای کلمه داده شده، هر کسی را که از مسیر حق منحرف شود، فاجر می‌نامند. (ابن‌فارس، همان: ۴ / ۴۷۵؛ مصطفوی تبریزی، همان: ۹ / ۳۲) ماده فجر ۲۴ بار در ۲۱ آیه به کار رفته است؛ از جمله در سوره ص، آیه ۲۸.

۱۸. جُرم

گوهر معنایی جرم، بریدن و قطع کردن برخلاف اقتضای حق است. جرم را به‌معنای ذنب و گناه دانسته‌اند؛ چون فرد مجرم از حق منقطع می‌شود و خودش را از سیر الی الله و توجه به خدا باز می‌دارد؛

(همان: ۲ / ۷۵) اما با این تفاوت که ذنب، گویای قبح و پستی کار است و جرم، صِرف بریدن از واجب می‌باشد. (عسکری، همان: ۲۲۹) این ماده در ۶۵ آیه تکرار شده است؛ ازجمله در سوره اعراف، آیه ۴۰.

۱۹. فسد

فساد در مقابل صلاح قرار دارد و در اثر اختلال در نظم و با از بین بردن حالت اعتدال پدید می‌آید. (مصطفوی تبریزی، همان: ۹ / ۸۴) مشتقات این ماده در ۴۷ آیه دیده می‌شود؛ از جمله سوره بقره، آیه ۲۰۵.

۲۰. زلّة

گوهر معنایی زلّة، تزلّق لطیف و تمایل و انحراف در رأی، منطق یا عمل بعد از تثبت است. (همان: ۳۴۰) این ماده در ۴ آیه به کار رفته است؛ از جمله در سوره بقره، آیه ۳۶.

۲۱. جرح

جرح یعنی اثر کردن و پاره کردن برخلاف اقتضای طبع. اجتراح نیز از همین ریشه و به‌معنای اکتساب از روی اختیار و موافقت و از طریق جرح است و غالباً در مورد معاصی و آثام به کار می‌رود. (همان: ۲ / ۶۹) این ماده در ۴ آیه استعمال شده است؛ ازجمله در سوره جاثیه، آیه ۲۱.

۲۲. عثر

عثر یعنی ورود ناگهانی و بدون تفکر به جایی یا کاری یا حرفی، همانند سقوط. (همان: ۸ / ۳۲) این حالت برخلاف مقتضای طبع و نبایسته می‌باشد. ماده مزبور در ۲ آیه قرآن دیده می‌شود؛ از جمله در سوره مائده، آیه ۱۰۷.

۲۳. لَمَم

لمم یعنی اجتماع و ضمیمه شدن چیزهای پراکنده و وقتی درباره گناهان به کار می‌رود، به این معنا است که گناهان کوچک و پراکنده با اختیار و با سوء سریره به یکدیگر منضم شوند که در این صورت گناه کبیره پدید می‌آید. (همان: ۱۰ / ۲۳۷) ماده لمم در ۴ آیه به کار رفته است. ازجمله در سوره نجم، آیه ۳۲.

۲۴. شرّ

در مقابل خیر قرار دارد و دارای ضرر، سوء اثر و فساد می‌باشد و فضل و رجحان ندارد. هر عملی که برخلاف نظم تکوین و تشریع باشد، شر است. از ویژگی شر، بسط و انتشار یافتن آثار آن است. (همان: ۶ / ۳۶ ـ ۳۴)

هر رفتاری که دین ممنوع کرده و گناه دانسته است، نه‌تنها ضرر و اثر بد دارد که در بسیاری از آنها، شیوع و سرایت ضرر وجود دارد و هیچ‌گونه خیری برای هیچ‌کس و هیچ‌چیز متصور نیست. این ماده ۳۱ بار در ۳۰ آیه قرآن تکرار شده است؛ از جمله در سوره انفال، آیه ۵۵.

۲۵. بغی

بغی یعنی خواسته شدید همراه با تأکید و اصرار و هر گاه با حرف «علی» به کار رود، (نساء / ۳۴) به‌معنای تعدّی و تجاوز خواهد بود (مصطفوی تبریزی، همان: ۱۲ / ۲۴۱) یا اگر همراه قرینه‌ای باشد که بر ناپسندی مورد درخواست حکایت کند، مثل «ابتغاء الفتنة»، (آل‌عمران / ۷) در این صورت به معنای گناه خواهد بود.

۲۶. عُتُوّ

گذشتن از حد در راه شر و فسادآفرینی، عُتُوّ نام دارد. (همان: ۸ / ۶۳) عتو فقط مبالغه در امور مکروه می‌باشد و از این نظر با طغیان فرق دارد. (عسکری، ۱۴۰۰) این ماده ۹ بار در قرآن تکرار شده است؛ از جمله در سوره اعراف، آیه ۱۶۶.

۲۷. طغی

طغی یعنی گذشتن از حد در امور ناپسند، اما با قهر و غلبه. (مصطفوی تبریزی، همان: ۸ / ۶۳) در قرآن ۳۹ بار از مشتقات این ماده استفاده شده است؛ از جمله در سوره بقره، آیه ۱۵.

بررسی

به واژه‌ها و عبارات مندرج در متن قرآن از سه منظر نگریسته می‌شود تا کُنه معنایی آنها عیان گردد؛ اول آنکه این قبیل کلمات از آن الله ـ جلّ جلاله ـ است که یگانه خالق انسان و جهان هستی است و هر صُنع او، بی‌کم و زیاد، حکیمانه و مبتنی بر شناخت و اشراف تام می‌باشد. ازاین‌رو گزینش واژه‌هایش به هنگام خطاب به اشرف مخلوقات خود (انسان)، سنجیده، خدشه‌ناپذیر و هدفمند است. دوم آنکه این کلمات در کتابی وجود دارد که ضامن جاودانگی‌اش، ویژگی منحصربه‌فرد «فصاحت و بلاغت» آن است که کسی را یارای هماوردی با آن حتی در تولید یک عبارت کوتاه نبوده و نیست. از این منظر نیز واژه‌های به‌کاررفته کاملاً رسا، دقیق، کافی، وافی و دلنشین هستند. سوم آنکه نوع انسانی، متکثر و متعدد است و در درون خود نیز موجودی بسیار متنوع، پیچیده و دائماً در حال تغییر است. ازاین‌رو بیان اوصاف و

حالات فرد و افراد انسانی، تنوع، ظرافت و دقت ویژه‌ای را می‌طلبد؛ همان‌گونه که قرآن این گوناگونی را با استفاده از کلمات و معانی گوناگون رعایت کرده است.

واژه‌های پیش گفته که هم معنا با گناه هستند، از نظر گوهر معنایی وجه مشترکی دارند و آن «نبایستگی فطری و خلاف مقتضای طبع انسانی بودن» است و وقتی از سه منظر یادشده مورد توجه قرار می‌گیرند، نکات قابل ذکر زیر به دست می‌آید:

ـ مجموع تعابیر ضمن حفظ گوهر معنایی، هر یک دارای ظرافت و لطافتی خاص هستند که در کاربردها و ساختار متن مشخص می‌شوند و محققان دانش لغت در قالب فروق لغات بدان پرداخته‌اند؛ همانند *التحقیق* که در بیان فرق ذنب، اثم، خطأ، جرم، وزر و معصیت نوشته است: در «ذنب» به لحوق، دنائت و تبعیت توجه می‌شود و در «اثم» به قصور و کندی و در «جرم» به بریده شدن از حق و در «وزر» به سنگینی بار و در «معصیت» به سرکشی و خلاف تکلیف رفتار کردن. (مصطفوی تبریزی، همان: ۳ / ۳۳۴)

ـ از مجموع تعابیر همچنین می‌توان هم به خاستگاه گناه پی برد و هم به نتایج و پیامدهای آن؛ برای نمونه، واژه «حوب» به انگیزه گناه اشعار دارد و واژه« ذنب» به پیامدهای آن.

ـ برخی تعابیر در وجه غالب، معطوف به فردیت بازتاب گناه هستند، مانند «اثم» و«زلت» و شماری به اجتماعی بودن بازتاب آن، همچون «عصیان» و «فساد» و بقیه مشترک‌اند، مثل «ظلم».

ـ رسایی و بلاغت در تعابیر مورد تأکید اهل لغت است؛ برای نمونه، گفته می‌شود واژه «نُکُر» در وضعیت ثلاثی مجرد ابلغ از «منکر» در وضعیت مزیدُفیه است و «أشدُّ دلالةً علی الدَهی و البلاء» می‌باشد. چون واژه ثلاثی مجرد به‌خودی‌خود، اصل پدید آمدن را می‌فهماند؛ اما مزیدُفیه، نسبت پدیده را به فاعل یا مفعول یا دیگران می‌فهماند. (همان: ۱۲ / ۲۴۰)

ـ تعدد تعابیر، گویای طیفی بودن گناه می‌باشد که از نمونه ساده مثل «جناح» که در نقطه ابتدایی و در آغاز انحراف است، شروع می‌شود تا معنای عمیق و گسترده، مانند «ظلم». پس همه گناهان هم‌سطح نیستند. شاهد بر این ویژگی، وجود کاربردهای فعل، اسم فاعل، صفت مشبهه و اسم مبالغه برای واژه‌هایی مثل ظلم و فساد است؛ برخلاف جناح و زلت که کاربردهای بسیطی دارند.

ـ در بین تعابیر، تعدد و تفاوت موارد نیز دیده می‌شود؛ برای نمونه، پدیده ظلم چندین شاخه دارد: ظلم به خویشتن که عبارت است از تضییع حدود و حقوقی که باید رعایت و اجرا شود؛ ظلم به خداوند که به‌معنای عدم رعایت شأن و منزلت خدا و توحید است؛ ظلم به مردم و آن تضییع حقوق مردم از جهت جان و مال و آبرو و بستگانشان است؛ (همان: ۷ / ۱۷۱) اما در همه واژه‌های همخوان، چنین تفصیلی دیده نمی‌شود.

ـ هرچند راه اصلاح و برگشت برای هیچ گناهکاری بسته نیست، لطافتی در مفاهیم دینی وجود دارد

و آن اینکه همه گناهکاران را به یک چشم نمی‌نگرد؛ بلکه با تعدد تعابیر به هر گناهکاری می‌فهماند که در چه مرحله‌ای از سیر تعالی قرار دارد تا خود را با گناهکار دیگر یکسان نپندارد و ناامید نشود. همچنین این گوناگونی زمینه‌ای فراهم می‌کند تا دیگران در برخورد با گناهکاران به عدالت رفتار کنند.

ـ گوناگونی تعابیر، هشدارهای مرحله‌ای و تدریجی به انسان است؛ به این معنا که متون اسلامی، غافل‌گیرانه انسان را به گناه متهم و محکوم نمی‌کند تا راه جبران به رویش بسته شود.

ـ تعدد تعابیر، گویای سیر تحول گناه است که از فضای ذهن و زبان آغاز می‌شود، مثل «نکر» و «عثر» و سپس «زور» و «رجس» تا به اعضا و جوارح می‌رسد. همچنین برخی از واژه‌ها کیفیت شکل‌گیری گناه را توصیف می‌کنند؛ همانند «وزر» یا «فجر».

ـ مطلق بودن واژه‌ها می‌فهماند که گناه در همه عرصه‌ها مصداق دارد؛ اعم از اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، فقهی و حقوقی.

ـ تعدد تعابیر، بیانگر آمادگی و انعطاف دین در پاسخ به دگرگونی‌های جامعه در اعصار و امصار است.

پس گوناگونی واژه‌ها نه به‌معنای تهافت و نه به‌معنای ترادف یا عبارت‌پردازی است که گویای جامعیت و تمامیت مفاهیم مرتبط گناه که از سوی آفریدگاری علیم در کتابی بلیغ برای هدایت بشر صادر شده است. به دیگر بیان، جامع و مانع بودن مفاهیم که حاکی از اتقان و دقت و ژرف‌نگری صانع است، موجب وثوق به دین اهدایی او خواهد شد و آرامش پایدار درونی فرد و جامعه را به دنبال خواهد داشت.

گناه در اصطلاح جامعه‌شناسی[1]

واژه گناه از اصطلاحات کلیدی جامعه‌شناسی و متداول در آن نیست و به‌ناچار باید به دیگر واژه‌های همخوان در این دانش رجوع شود. در منابع دانش جامعه‌شناسی، تعابیر متعددی هست که همگی به‌نوعی با مفهوم گناه، سنخیت و همخوانی دارند؛ همچون کجروی، جرم، اختلال هنجاری، نظام گسیختگی اجتماعی، بی‌سازمانی اجتماعی، ناهمنوایی، نابهنجاری، بزه، مسئله اجتماعی، نقش‌های کجروانه، انحراف اجتماعی، آسیب اجتماعی و آسیب روانی. از بین این واژه‌ها، «کجروی»،[2] «جرم»[3] و «ناهنجاری» متداول‌ترند که در این نوشته بررسی می‌شوند:

۱. کج‌روی / انحراف

ازجمله تعریف‌هایی که در جامعه‌شناسی برای انحراف یا کجروی دیده می‌شود، عبارتند از:

---

۱. مراد، دانش وارداتی و متداول و رسمیت‌یافته در مراکز علمی امروز کشور ماست.

2. Deviance.
3. Crime.

یک. مفهوم انحراف شامل هر گونه رفتاری می‌شود که با هنجارهای مهم اجتماعی همنوایی ندارد و از نظر تعداد زیادی از مردم، نقض آن نوع هنجارها گناه دانسته می‌شود و قابل نکوهش است. (رابرتسون، ۱۳۷۴: ۱۶۸)

دو. کسانی که با جامعه همنوایی ندارند، «نابهنجار» نامیده می‌شوند. از میان اشخاص نابهنجار کسی که رفتار نابهنجارش زودگذر نباشد و دیرگاهی دوام آورد، کج‌رو یا منحرف و رفتار او «کج‌روی یا انحراف اجتماعی» خوانده می‌شود. (برن و کوف، ۱۳۵۷: ۲۵۳)

سه. کج‌روی را می‌توان ناهمنوایی با هنجار یا مجموعه هنجارهای معینی تعریف کرد که تعداد قابل ملاحظه‌ای از مردم در اجتماع یا جامعه آن را پذیرفته باشند. (گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۴۹)

چهار. کج‌روی، رفتاری مغایر با معیارهای پذیرفته‌شده با انتظار اجتماعی گروه یا جامعه‌ای خاص است. (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۲۰۵)

پنج. کج‌روی هر نوع رفتار یا تظاهر فیزیکی است که با هنجارهای اجتماعی در چالش است و اعضای جامعه آن را محکوم می‌کنند. انحراف یعنی تجاوز به مقررات اجتماعی. (عضدانلو، ۱۳۸۶: ۶۳)

به اعتقاد جامعه‌شناسان، انحراف امری نسبی است و هیچ عملی ذاتاً انحرافی نیست و فقط زمانی انحرافی می‌شود که از نظر اجتماعی چنین تعریف شده باشد و تعاریف نیز از زمانی به زمان دیگر، از مکانی به مکان دیگر و از گروهی به گروه دیگر تفاوت بسیاری پیدا می‌کنند. چیزی که یک روزگار بدعت محسوب می‌شود، ممکن است در زمانی دیگر مقدس محسوب گردد. (رابرتسون، ۱۳۷۴: ۱۶۹)

۲. جرم / بزه

تعریف‌های گوناگونی برای جرم ارائه شده که هر یک برخاسته از نگرش، دیدگاه‌ها و جهان‌بینی خاصی می‌باشد؛ ازجمله آن تعریف‌ها عبارتند از:

یک. عملی که قانون را نقض می‌کند. مقامات سیاسی احتمالاً هر رفتاری را که واجد دو شرط زیر باشد، غیرقانونی اعلام می‌کنند: اول، رفتاری که بیش از حد قابل قبول، مخرّب باشد؛ دوم، رفتاری که کنترل آن از طریق احکام غیررسمی به‌تنهایی دشوار باشد. (همان: ۱۸۰؛ گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۵۲)

دو. عملی جرم است که دولت آن را جرم بشناسد؛ یعنی در قوانین جزایی یا کیفری بدان تصریح شده باشد. به عبارتی دیگر، تخطّی از حقوق جنایی جرم است (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۱۵۲)

سه. هر رفتاری اعم از انجام دادن یا انجام ندادن عمل خاصی که زیانی اجتماعی به همراه داشته باشد، جرم است که از آن به «تخلف مجرمانه» مثل ضرب‌وشتم یا تهدید به ضرب‌وشتم یا «تخلف مدنی»

همانند مزاحمت عمومی، بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی و بی‌توجهی به پیامدهای احتمالی فروگذاری غافلانه ضوابط و معیارها نیز یاد می‌شود.

جرم آن است که نوعی واکنش اجتماعی (برچسب مجرمانه) درپی داشته باشد و اگر برچسبی وجود نداشته باشد، جرمی هم وجود نخواهد داشت. (وایت، ۱۳۸۵: ۷۰ ـ ۴۱) جرم از منظر اجتماعی عملی است که نظم اجتماعی را نقض کرده باشد. (باهری و داور، ۱۳۸۰: ۱۰۲)

بدون تردید یک واقعه انسانی مخالف نظم اجتماعی یا مضر به حال فرد یا جامعه، باید از سایر اعمال و رفتار آدمی متمایز و دارای اوصاف و شرایط خاصی باشد تا بتوان آن را جرم نامید. به نظر دانشمندان، جرم عبارت است از نقض نظام اجتماعی و رفتاری که با ضوابط فرهنگی و اجتماعی حاکم بر جامعه مغایرت داشته باشد و احساسات عمومی یا وجدان جمعی را جریحه‌دار کند. لوئی برول، حقوقدان و جامعه‌شناس فرانسوی، جرم را عمل برخلاف وجدان عمومی در هر زمان معرفی می‌کند. به نظر رافائل گاروفالو، حقوقدان و بنیانگذار تحققی حقوق جزا و جرم‌شناس ایتالیایی، جرم عبارت است از هر نوع اهانتی که در هر زمان و هر کشور نسبت به احساسات و سجایای درستی و نیکوکاری صورت گیرد. (ولیدی، ۱۳۷۳: ۷ و ۹؛)

از نظر امیل دورکیم، جامعه‌شناس معروف فرانسوی، جرم شامل هر عملی است که وجدان عمومی و احساسات و عواطف را جریحه‌دار می‌کند. جرم فعلی است که مواضع معین و شدید وجدان جمعی را نقض می‌کند و اعضای یک جامعه به صورت عام آن را محکوم می‌کنند. (بریث ناچ، ۱۳۸۷: ۴۲؛)

۳. ناهنجاری / نابهنجاری اجتماعی[1]

در تبیین این مفهوم لازم است در ابتدا به صورت پیش‌نیاز از مفهوم ارزش و هنجار صحبت شود.

طبق لغت‌نامه انگلیسی *آکسفورد*، ارزش‌ها[2] چیزهایی هستند که شایسته احترام‌اند؛ آنچه چیزی را شایسته و سزاوار می‌کند، اصول و صفاتی است که ارزشمند و مطلوب به‌شمار می‌روند. مندراس و گورویچ در پاسخ به این سؤال که چگونه فردی جزئی از کل جامعه خویش می‌شود، رسوم،[3] هنجارها یا موازین و ارزش‌ها را سه درجه از درجات وسائل انتظام اجتماعی دانسته‌اند که با مکانیسم‌هایی ارتباط دارند؛ این وسائل برای وادار کردن افراد به قبول تمدن و پذیرش هنجارها و ارزش‌های گروهی و شرکت در عقاید و حالات جمعی است. (مندراس و گوریچ۱۳۵۶: ۱۶۱) بروس کوئن نوشته است: ارزش‌ها احساسات

1. Social abnormality.
2. Value.
3. Moeurs.

ریشه‌داری هستند که اعضای یک جامعه در آنها سهیم‌اند. همین احساسات غالباً اعمال و رفتار اعضای جامعه را تعیین می‌کنند. (کوئن، ۱۳۸۴: ۳۸) به بیان دیگر، در هر جامعه‌ای نیک و بد، زشت و زیبا، شرافتمندانه و ننگ‌بار، دلپذیر و نادلپذیر معلوم و معین است و مردم جامعه می‌دانند که چیزی در بین آنان شایسته است که انسان برای آن زنده بماند یا زندگانی‌اش را در راه آن فدا کند. (مندراس و گورویچ، ۱۳۵۶: ۱۶۰)

آنچه مطلوب باشد، «ارزش» نامیده می‌شود و اموری که مطلوب نباشند، «ضد ارزش» نامیده می‌شوند. ارزش می‌تواند از نوع شخصی باشد که به صورت پسند یا ناپسند، محدود به زندگی فردی است و می‌تواند ارزش اجتماعی باشد. این واژه در اصطلاح جامعه‌شناسی به معنای تصورات کلی رفتار اجتماعی است که بیشتر افراد جامعه خواهان آن باشند و مورد پذیرش و آرزوی همگان است. به بیان دیگر، «هر امری و هر چیزی اعم از مادی یا معنوی که در جامعه دارای قدر و قیمت باشد و نیازهای مادی و معنوی انسان را برآورده کند یا هر چیز گران‌بها و سودمند، ازجمله ارزش‌های اجتماعی است. هر چیزی که مفید، خواستنی و بالأخره مورد تحسین گروه است، ارزش اجتماعی می‌باشد.» (قرائی مقدم، ۱۳۷۴: ۲۰۳ ـ ۱۹۹؛ شایان‌مهر، ۱۳۷۹: ۴۸) ارزش اجتماعی مثل وجدان کاری و احساس مسئولیت و ضد ارزش همانند گران‌فروشی، بی‌حجابی، مصرف‌زدگی و غرب‌زدگی است. برخی از ارزش‌های اجتماعی جهانی‌اند و تمامی ملت‌ها آن را ارزش می‌دانند (ارزش عام)، مثل عدالت؛ برخی دیگر به جامعه خاصی اختصاص دارند (ارزش‌های نسبی)، مانند بندگی خدا که به ملت‌های پیرو آیین ابراهیمی اختصاص دارد و شماری از ارزش‌ها نیز به محل یا منطقه خاص یا گروهی از مردم اختصاص دارند (ارزش‌های ویژه)، مثل اینکه اگر کسی بر گونه راست شما سیلی زد، گونه چپ را به‌سوی او برگردان. از دید جامعه‌شناسان ارزش‌ها همراه با نوع تمدن تغییر می‌کنند. (مندراس وگورویچ، ۱۳۵۶: ۱۶۲)

براساس فرهنگ لغت *آکسفورد*، هنجار[1] به معنای امر معمول و استاندارد است. همان‌طور که گیدنز نوشته است: زندگی انسان تحت حاکمیت قواعد یا هنجارهای اجتماعی است. اگر از قواعد پیروی نشود، فعالیت‌های انسان‌ها دستخوش هرج‌ومرج می‌گردد. (جمعی از نویسندگان،۱۳۸۷: ۱۴۹) در اصطلاح جامعه‌شناسی، هنجارهای اجتماعی یعنی قواعد و رهنمودهای مشترکی که رفتار مناسب را در یک وضعیت معین مقرر و تعیین می‌کنند که مردم چگونه در آن شرایط و در یک جامعه خاص باید رفتار کنند. (رابرتسون، ۱۳۷۴: ۶۰) همچنین الگوهای رفتاری مشترک یا معیارهای رفتار که همه افراد متعلق به یک فرهنگ در آن سهیم‌اند و همکاری و وابستگی متقابل بشری را امکان‌پذیر می‌سازد، هنجار نامیده می‌شوند. (کوئن، ۱۳۸۴: ۷۴) هنجارها مقررات، انتظارات، قوانین و راهنماهای مشترک رفتار در شرایطی

1. Norm.

مشخص هستند؛ یعنی مقرراتی که به مردم می‌گویند در شرایط خاص چگونه عمل کنند، چه بگویند یا چگونه بیندیشند؛ برای نمونه، تحصیل دانش ارزش است؛ اما اینکه نباید تقلب کرد یا در چه سنی باید به مدرسه رفت، هنجار است. (قرائی مقدم، ۱۳۷۴: ۲۱۰)

رابرتسون هنجارها را در زیرگروه فرهنگ (فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی) قرار داده و آن را در ابتدا به دو بخش کلی تقسیم کرده است: شیوه‌های قومی و رسوم اخلاقی. شیوه‌های قومی عبارتند از قراردادهای معمولی در زندگی روزمره. همنوایی با این شیوه‌ها، امری مطلوب و مورد انتظار است؛ ولی به‌طور مطلق روی آنها پافشاری نمی‌شود. رسوم اخلاقی نیز هنجارهای نیرومندی هستند که از نظر اخلاقی مهم محسوب می‌شوند و نقض آنها امری جدی تلقی می‌گردد. برخی هنجارهای مهم به‌ویژه رسوم اخلاقی به صورت قانون[1] تدوین می‌شوند. قانون، قاعده‌ای است که قدرتی سیاسی به‌طور رسمی آن را تصویب می‌کند و به‌وسیله نیروی دولتی پشتیبانی می‌گردد. گاهی اوقات مقامات سیاسی سعی می‌کنند هنجارهای جدیدی را از طریق تصویب قانون مناسب به جامعه معرفی کنند. (رابرتسون، ۱۳۷۴: ۶۳ ـ ۶۲)

بروس کوئن هنجارهای فرهنگی را به سه صورت تبیین کرده است: ارزش‌ها، آداب و رسوم و عرف. از نظر او، آداب و رسوم به شیوه‌های عملکرد مرسوم در داخل یک جامعه اطلاق می‌شود، مثل خداحافظی کردن و دست دادن؛ اما عرف به رسومی گفته می‌شود که دلالت‌های مهم شایست و ناشایست دارند. عرف‌های هر جامعه غالباً در نظام حقوقی و آموزش‌های مذهبی آن متجسم می‌شوند. کوئن قوانین را همان عرف‌هایی می‌داند که اهمیت ویژه‌ای دارند و از همین‌رو به صورت مقررات قانونی رسمیت می‌یابند و آنهایی که این مقررات را ندیده می‌گیرند و در معرض مجازات قانونی قرار می‌گیرند. (کوئن، ۱۳۸۴: ۳۹ ـ ۳۸) مندراس و گورویچ معتقدند اگر یک عقیده عمومی قدرت کافی پیدا کند، افراد به فکر احترام گذاشتن به آن می‌افتند و بدین‌سان رفته‌رفته عقیده مذکور به هنجار مبدل می‌شود. آنها سپس هنجارها را به دو بخش قوانین و رسوم تقسیم نموده و تعریف هریک را به شرح زیر تبیین کرده‌اند: قوانین در مجموعه حقوق مدون گردیده‌اند و قدرت عمومی جامعه ضامن اجرای آنهاست. رسوم نیز آدابی‌اند که افراد جامعه در رفتارهای عادی خویش به کار می‌گیرند. (مندراس و گوریچ، ۱۳۵۶: ۱۶۷) در تعریف گیدنز، قوانین هنجارهایی هستند که حکومت‌ها آنها را به‌عنوان اصولی که شهروندان باید از آنها پیروی کنند، وضع می‌کنند و علیه کسانی که از قوانین پیروی نمی‌کند، از ضمانت‌های اجرایی رسمی استفاده می‌شود. (گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۵۲)

تفاوت هنجارها با ارزش‌ها در این است که اولاً ارزش‌ها مفاهیم و تصورهای کلی‌اند و در فضای ذهن قرار دارند؛ اما هنجارها الگوهای عملی و راهنمای ویژه برای مردم در وضعیت‌های معین و در

1. Law.

صحنه خارج از ذهن هستند. (رابرتسون، ۱۳۷۴: ۶۴) ثانیاً هر هنجاری مبتنی بر ارزش است؛ اما هر ارزشی به هنجار نمی‌رسد. بر اساس مبانی دانش جامعه‌شناسی، ممکن است این دو با هم در تعارض باشند یا بر یکدیگر متقابلاً تأثیر کنند. (مندراس وگورویچ، ۱۳۵۶: ۱۶۷) ثالثاً ارزش‌ها بیانگر مفاهیم کلی و هنجارها تبیین‌کننده مفاهیم جزئی هستند. (لارسن، ۱۳۷۷: ۱۵۰) تقسیم دیگر اینکه برخی از هنجارها برای مردم مقدس‌اند و بی‌حرمتی و نقض آنها تقریباً غیرقابل تصور است.

این هنجارها را معمولاً «آداب و رسوم»[۱] می‌نامند. مهم‌ترین هنجارهای جامعه بعد از احکام فقهی و اخلاقی عبارتند از: رسم‌های اجتماعی ـ مثل رسم مهمان‌نوازی ـ آداب اجتماعی ـ مانند آداب لباس پوشیدن و سخن گفتن ـ شیوه‌های قومی ـ مثل سحرخیزی مردم روستایی ایران ـ و سنت‌های اجتماعی ـ مانند عید نوروز و سنت‌های دینی.

برخی از هنجارها چندان مقدس نیستند؛ اما در فرهنگ جامعه ریشه‌دار شده‌اند. و مردم ناخودآگاه با آنها خو گرفته‌اند که به آنها «عرف همگانی» گفته می‌شود؛ همانند سلام کردن بعد از برداشتن گوشی تلفن.

هنجارهایی که به صورت آیین‌نامه نوشته می‌شوند، «قانون» یا «هنجارهای رسمی» یا «هنجارهای شرعی» نام دارند.[۲] قوانین اجتماعی که در مجلس تصویب می‌شود و مقررات اجتماعی[۳] مانند مقررات راهنمایی و رانندگی (قرائی مقدم، ۱۳۷۴: ۲۱۰) در این دسته می‌گنجند.

اینک با شناخت ارزش و هنجار و با توجه به تقسیمات، بهتر می‌توان به مفهوم ناهنجاری پی برد. نابهنجاری اجتماعی عبارت است از عدم مراعات و نقض هنجارهای اجتماعی، پیروی نکردن از هنجارها و ناهنموایی با جامعه. (برن و کوف، ۱۳۵۷: ۲۵۳؛ مندراس و گورویچ، ۱۳۵۶: ۱۷۲)

بررسی

شماری از منابع فارسی‌زبان در رشته جامعه‌شناسی برای «ارزش» کارکردها و اهمیت‌هایی را برشمرده‌اند؛ ولی در منابع غربی به میزان دیگر مفاهیم، چندان توجهی به ارزش و ضدارزش نشده است. عمده تأکید آنان بر حول «هنجار» استوار است. از نظر آنان هنجارها، جوهره رفتار اجتماعی انسان و عامل انسجام جامعه هستند. بی‌توجهی و عدم انطباق افرادی از جامعه و ناسازگاری و سرپیچی آنها از ارزش‌ها و

---

۱. رسوم (Customs) شیوه‌های اندیشه و عمل هستند که پاگرفته و استقرار یافته‌اند؛ آدابی اجتماعی و غیر فنی که اعضای گروه به‌عنوان سنت به رعایت آن می‌پردازند و به‌عنوان عادت آن را فرا می‌گیرند. (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۱۸۱)

۲. کلمه قانون عام است و هم شامل همه ضوابطی می‌شود که مراجع رسمی جامعه تعیین و تصویب می‌کنند (قوانین موضوعه) و هم شامل ضوابطی است که از سوی خداوند تعیین می‌گردد (شریعت). البته در جوامع اسلامی، قانون عهده‌دار تفصیل و جزئیات شریعت است.

۳. «Social Rules» شامل ضوابط غیر رسمی است که افراد گروه برای پاسداری از هنجارها و ارزش‌های خود تعیین می‌کنند.

هنجارها، نابهنجاری اجتماعی را پدید می‌آورد. این افراد در آغاز «نابهنجار»[۱] و در صورت استمرار، «کج‌رو و منحرف» می‌شوند که در صورت تزاحم با قانون جزائی و کیفری «مجرم» و در جامعه دینی (اسلامی)، در صورت تزاحم با احکام فقهی و اخلاقی دین اسلام «گناهکار» شناخته می‌شوند و همین نکته، وجه مشترک ادبیات دینی با جامعه‌شناسی است. همان‌گونه که برخی از اندیشمندان یادآور شده‌اند، در کاربرد جامعه‌شناختی، اصطلاح گناه شامل تخلف از هنجارهای جدّی گروهی (هم حقوقی و هم غیر حقوقی) است و این‌گونه تخلف از هنجارهای اجتماعی ممکن است فردی یا جمعی باشد. (گولد، ۱۳۷۶: ۷۲۷)

در مفهوم کج‌روی، کنش اجتماعی نهفته که عنصر کلیدی است و حاکی از دخالت اراده، گزینش و تصمیم‌گیری فرد یا افراد در رفتارشان می‌باشد که با در نظر گرفتن فرد یا افراد دیگر با هدف پاسخ به انتظارات او و با تکیه بر الگوهای جمعی به وقوع می‌پیوندد. به بیان دیگر، کج‌روی فقط به رفتار فردی اشاره نمی‌کند؛ بلکه به فعالیت‌های گروه‌ها نیز مربوط می‌شود. عنصر مهم دیگر در مفهوم کج‌روی، شکستن هنجار است. کنش اجتماعی براساس الگویی که یک جمع آن را غیر مجاز یا غیر طبیعی و نابهنجار شمرده‌اند، صورت می‌گیرد. (سلیمی، ۱۳۸۷: ۱۱۳ ـ ۵۲)

برای جرم به‌رغم تعاریف گوناگون، مفهومی صریح و قطعی و مورد وفاق وجود ندارد و پس از ملاحظه آن تعاریف در نهایت مشخص نشد که آیا همواره قانون، جرم را تعریف می‌کند یا برای تعریف جرم باید بر مفاهیم اخلاقی و اجتماعی ـ به ویژه برابر نظریه برچسب ـ تکیه کرد.

واژه‌هایی که در هر یک از تعریف‌های اصطلاحات به کار رفته، بر ابهام مفاهیم افزوده است؛ مثلاً در تعریف رابرتسون و گیدنز از جرم، عبارات «مقامات سیاسی، حد قابل قبول، مخرب بودن، کنترل، احکام غیررسمی و دشوار بودن» ناشناخته‌اند؛ منظور کدام دسته از مقامات سیاسی است؟ ریاست یا وزرا یا نمایندگان مجالس؟ حد قابل قبول کدام است و چه کسی تعیین می‌کند و بر چه مبنایی؟ کم و کیف تخریب چیست؟ مورد تخریب چیست و معیار و شاخص آن کدام است؟ جایگاه امور معنوی و کیفیات نفسانی و باورهای دینی مردم در این تعریف چیست؟ حق کنترل با کیست و چگونه و با چه ملاکی اعمال می‌شود؟ و ... .

بررسی مقایسه‌ای و نتیجه‌گیری نهایی

برای شناخت تفاوت‌ها و شباهت‌های مفهوم اخلاقی گناه در ادبیات دینی و دانش جامعه‌شناسی، واژه‌های

---

۱. نابهنجار (Abnormal) فاقد سازگاری با ساخت کلی یک نظام و مغایر با انتظار یا توقع مردم است. همچنین او متمایز از روال معمول و متداول و طبیعی شمرده می‌شود. (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۱)

مرتبط با آن در قرآن ـ به‌عنوان متن قطعی‌الصدور و متقن دین اسلام ـ و در متون معتبر جامعه‌شناسان، بررسی مقایسه‌ای شد.

۲۷ واژه در قرآن با گناه قرابت معنایی دارند که از نظر گوهر معنایی، وجه مشترک دارند و آن «نبایستگی فطری و خلاف مقتضای طبع انسانی بودن» است. گوناگونی این واژه‌ها نه به‌معنای تهافت و نه به‌معنای ترادف و نه به قصد عبارت‌پردازی که گویای جامعیت و تمامیت مفاهیم مرتبط با گناه است و هر یک دارای ظرافت‌های خاصی می‌باشند که آفریدگاری علیم در کتابی بلیغ برای هدایت بشر فراهم آورده است. به دیگر بیان، جامع و مانع بودن مفاهیم که حاکی از اتقان و دقت و ژرف‌نگری صانع است، موجب وثوق به دین اهدایی او خواهد شد و آرامش پایدار درونی فرد و جامعه را به دنبال می‌آورد.

در متون جامعه‌شناسی، سه واژه پرکاربردتر وجود دارد که به‌رغم نداشتن تعریف مورد وفاق، دست‌مایه همه آن واژه‌ها، «هنجار» است و آن عبارت است از طرز رفتار مشترک اکثر مردم جامعه در هر دوره خاص.

نتایجی که از این مطالعه به دست آمد، به شرح ذیل است:

منبع اصلی تعیین‌کننده ارزش و ضد ارزش، رفتار همنوا یا انحراف و رفتار هنجاری یا نابهنجار در جامعه‌شناسی، جامعه و اکثریت افراد جامعه است؛ ولی در متون اسلامی، «وحی» منبع تعیین‌کننده مفاهیم و مصادیق گناه می‌باشد. از آنجا که عقل بشری، محدود و ناتوان از شناخت جهان و انسان است، تعریف آن از مفاهیم و وضع ضوابط و مقررات از طرف آن ناقص و چه‌بسا گرایش به بیراهه است و اعتماد عمومی را در پی ندارد تا موجب همبستگی و انسجام مردمان جامعه گردد. پس عقل بشری ناگزیر است به قدرت فوق بشری تکیه زند.

متون اسلامی در برخورد با گناه، رویکرد توحیدی و ماورایی دارند؛ ولی در مفاهیم جامعه‌شناسی، گرایش دنیایی حاکم است تفاوت این دو گرایش در نحوه زندگی افراد جامعه بروز می‌کند که اگر توحیدی بیندیشند، همواره خود را در محضر عدالت خداوند و نسبت به دیگران مسئول می‌بینند و چه‌بسا دیگران را بر خود مقدم می‌دارند و در موارد تخطّی بیش از آنکه از مجازات دنیوی بترسند، از مکافات عمل خود و عدالت خدا و کیفر سخت اُخروی هراسناک هستند.

بر اساس آموزه‌های عقل و متون اسلامی، همه شئون زندگی باید دینی باشد، خصوصاً حاکمیت سیاسی جامعه و به‌ویژه در جامعه دین‌داران، قوانین و مدیریت جامعه بر مبنای بایدها و نبایدهای دینی شکل بگیرد و اداره شود تا اهداف آفرینش و مقاصد زندگی انسانی تحقق یابد. جدا از مبانی عقلی و نقلی، ظلم، بی‌عدالتی، سقوط انسانیت و فساد فراگیر بر جهان غرب و شرق از دیرزمان، گواه غیرقابل انکار ناکارآمدی حاکمیت سکولاریسم است.

جامعه‌شناس صرفاً بیان‌کننده مسائل غالب جامعه و توصیف حال اکثریت است و تا جامعه به اکثریت و اقلیت نرسد و تا چیزی را همگان نامطلوب و گناه ندانند، او وارد عمل نمی‌شود؛ ولی دین در نقش راهبری و جلوداری و بدون لحاظ اکثر و اقل، مفهوم و مصداق گناه را تبیین کرده است؛ همچنان‌که عمده فعالیت انبیا برخورد با فسادِ حاکم و گناهِ غالب بوده است. به بیان دیگر، جامعه‌شناس تابع وضعی است که اکثریت افراد جامعه پدید می‌آورند؛ ولی قرآن فرد و افراد جامعه را به تبعیت از خود فرامی‌خواند.

وقتی جامعه‌شناس از کج‌روی با تعابیری همانند «تنفر اجتماعی، داغ، ناهمنوا و تروریست» استفاده می‌کند و برچسبی که می‌زند و باصلابت از قوای قهریه مدد می‌گیرد، نوعی سستی و شاید ناامیدی و استیصال را به مخاطب انتقال می‌دهد و زمینه‌های دفع و طرد او را از جامعه به شکل خودکشی یا فرقه‌سازی یا ادامه تباهکاری فراهم می‌سازد ولی در متون اسلامی ضمن آنکه با کراهت از گناه یاد می‌شود، این بیان با رحمت و عطوفتی آمیخته است که مخاطب را به گناه‌زدایی و جبران وامی‌دارد و او را بیشتر از قبل به خود جذب می‌کند.

در متون جامعه‌شناسان در خصوص تبیین مسائل همنوایی و ناهمنوایی، نوعی مطلق‌نگری و سپس نوعی سردرگمی به‌وضوح به چشم می‌خورد. گویا آنان در آغاز خواسته‌اند جامعه را به دو طبقه همنوا و ناهمنوا تقسیم کنند؛ ولی وقتی با دقت به صحنه جامعه نگریستند، لب به اعتراف گشودند و نوشتند: «جامعه را نمی‌توان مثل گوسفندان دقیقاً به بز و میش تقسیم کرد؛ یعنی به افراد بهنجار و افراد منحرف ... اغلب مردم نیز زمانی در زندگی خود، یک یا چند هنجار مهم را نقض کرده‌اند.» (رابرتسون، ۱۳۷۴: ۱۶۹) سپس برای برون‌رفت از این معضل چنین نظر دادند که انحراف، هنجار، ارزش، بدعت و قداست همگی نسبی‌اند. غافل از اینکه فرار به جلو، مشکل جوامع را عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌کند و مردمان را سردرگم خواهد نمود.

در متون اسلامی، مفاهیم ارزشی بر مبنای حُسن و قُبح ذاتی تغییرناپذیرند؛ ولی برای عاملان، حُسن و قُبح طیفی را گسترانده‌اند که می‌توانند به اراده خویش به فیض قاب قوسین برسند یا فرعون شوند.

در بین مفاهیم جامعه‌شناسی در حوزه گناه و واژه‌های همخوان، وقتی درستی و نادرستی را با محک مقبولیت عمومی جامعه می‌سنجند، جبرگرایی و وابستگی بی‌چون و چرای فرد به جامعه کاملاً مشهود است؛ گویا برای فرد انسانی، اراده و اختیاری متصور نیستد؛ اما متون اسلامی ضمن پذیرش اصالت جامعه، قدرت اراده و اختیار و حق انتخاب را برای انسان کاملاً محفوظ نگه داشته و تعاملی عادلانه و سازنده بین فرد و جامعه برقرار ساخته است.

جامعه‌شناس به اکثریت افراد و عمومیت جامعه با نظر استقلالی توأم با قداست ذاتی می‌نگرد و برای گرایش و رفتار توده مردم احترام ویژه‌ای قائل است؛ به‌نحوی که همه مسائل علمی‌اش را بر آن مبنا

استوار می‌سازد؛ درحالی‌که قرآن چنین نظری ندارد و معتقد است قداست و مقبولیت جامعه، دائرمدار پیروی افراد جامعه از عقل و شرع است، وگرنه کل جامعه دچار فساد می‌شود.

در بین عبارت‌های با گناه در جامعه‌شناسی، تعریف مورد وفاق اندیشمندان این رشته وجود ندارد و هر آنچه به‌عنوان تعریف ارائه شده، جامع افراد و مانع اغیار نیست و نمی‌توان از آنها قدر متیقن به دست آورد.

ادبیات اسلامی در حوزه گناه دارای تعدد و تنوع واژگان با جامعیت و تمامیت و ظرافت‌ها و لطایفی است که بیان شد. روح حاکم بر ادبیات جامعه‌شناسی در حوزه گناه، دنیایی و مادی است؛ برخلاف ادبیات قرآن که «مخالفت با فطرت» را گوهر معنایی گناه و جنسِ همه تعابیر مرتبط با گناه دانسته است. به‌رغم تفاوت‌های فاحش بین دو محیط مزبور نمی‌توان بین آنها تباین قائل شد؛ بلکه به سبب برخی شباهت‌ها بین آنها نسبت منطقی عموم و خصوص مِن وجه وجود دارد. حوزه مشترک آنها در فرض جامعه‌ای است که اکثر افراد جامعه مسلمان باشند و ارزش‌ها و هنجارهای چنین جامعه‌ای با آموزه‌های قرآن و سنت مطابقت داشته باشد. در این صورت، آنچه را دین گناه می‌داند، جامعه نیز آن را ضدارزش و نابهنجار می‌شناسد.

با توجه به گوهر معنایی و ظرافت‌های موجود در هر یک از واژه‌های مرتبطی با گناه در ادبیات قرآن می‌توان اذعان کرد که متون اسلامی دارای پویایی، انعطاف و آمادگی همه‌جانبه و همیشگی برای پاسخ‌گویی به نیازهای واقعی جامعه هستند که در دانش جامعه‌شناسی دیده نمی‌شود.

در ادبیات جامعه‌شناسی، جدا از نسبی دانستن مفاهیم ارزش، هنجار، انحراف و نابهنجاری، بی‌ثباتی این مفاهیم از زمانی به زمان دیگر در یک جامعه خاص کاملاً هویدا است. همان‌طور که نوشته‌اند، با تغییر جوامع و پیچیده‌تر شدن روابط اجتماعی، ارزش‌ها نیز تغییر می‌کنند و حتی شاید به ضد ارزش تبدیل شوند. (عضدانلو، ۱۳۸۶: ۳۲) هنجارها نه‌تنها در فرهنگ‌های مختلف متفاوتند، در درون یک جامعه و در میان طبقات مختلف اجتماعی نیز هنجارهای متفاوتی وجود دارد. (همان: ۶۸۰ ـ ۶۷۹) ازجمله پیامدهای این بی‌ثباتی، سلب آرامش و امنیت روانی از آحاد افراد جامعه، رواج پوچ‌گرایی و از دست دادن شوق و امید زندگی است که دقیقاً با مفاهیم قرآنی در تضاد است. تصویری که دانش جامعه‌شناسی از جامعه به نمایش می‌گذارد، همانند پدیده‌ای منقطع است که نمی‌توان آغاز و انجامی برای آن تصور نمود؛ نه مبدأیی و نه مقصدی. ثمره حتمی چنین دانشی الحاد است.

در کلام پایانی، ضمن صحه گذاشتن بر نگرانی رهبر انقلاب اسلامی یادآور می‌شود که اصلاح جامعه و حاکمیت ارزش‌ها و هنجارهای برگرفته از منبع وحی و فطرت، نیازمند پژوهش‌های قرآنی از نوع مقاله حاضر و نیازمند بازنگری اساسی در علوم اجتماعی و جنبش نرم‌افزاری همه‌جانبه براساس رهنمودهای عالمانه ایشان است.

منابع و مآخذ

۱. *قرآن کریم*.

۲. آبرکرامبی، نیکلاس و استفن هیل و برایان. اس. ترنر، ۱۳٦۷، ***فرهنگ مآخذ و مراجع جامعه‌شناسی***، ترجمه حسن پویان، تهران، چاپخش.

۳. آریان‌پور کاشانی، منوچهر، ۱۳۷۷، ***فرهنگ پیش رو آریان‌پور***، تهران، جهان رایانه.

٤. ابن عباد، صاحب ، ١٤١٤ ق، ***المحیط فی اللغة***، تحقیق وتصحیح محمدحسن آل‌یاسین، بیروت ـ لبنان، عالم الکتاب.

۵. ابن‌فارس بن زکریا، ١٤٠٤ ق، ***معجم مقائیس اللغة***، تصحیح و تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

٦. امام خمینی، سید روح‌الله، ١٣٦٦، ***تحریر الوسیله***، ترجمه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۷. اینگلهارت، رونالد، ۱۳۷۳، ***تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی***، ترجمه مریم وتر، تهران، کویر.

۸. باهری، محمد و میرزاعلی اکبرخان داور، ۱۳۸۰، ***نگرشی برحقوق جزای عمومی***، تطبیق رضا شکری، تهران، مجد.

۹. برن، آگ و نیم کوف، ۱۳۵۷، ***زمینه جامعه‌شناسی***، اقتباس ا. ح. آریان‌پور، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

۱۰. بریث ناچ، سیموس، ۱۳۸۷، ***جرم و مجازات از نظرگاه امیل دورکیم***، ترجمه محمدجعفرساعد، تهران، خرسندی.

۱۱. بیرو، آلن، ۱۳۷۰، ***فرهنگ علوم اجتماعی***، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، کیهان.

۱۲. جمعی از نوی‌سندگان، ***۱۳۷۸ ، فرهنگ آکسفورد***، تهران، رهنما.

۱۳. جوهری، اسماعیل بن حماد، ١٤١٠ ق، ***الصحاح ـ تاج اللغة و صحاح العربیة***، تحقیق وتصحیح احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین.

١٤. دستغیب، سیدعبدالحسین، ۱۳۸۹، ***گناهان کبیره***، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

۱۵. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ١٣٦٣، ***درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی***، قم، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.

۱۶. دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، ***لغت‌نامه***، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۷. رابرتسون، یان، ۱۳۷٤، ***درآمدی بر جامعه***، ترجمه حسین بهروان، مشهد، آستان قدس رضوی.

۱۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱٤۱۲ ق، ***مفردات ألفاظ القرآن***، تحقیق و تصحیح صفوان عدنان داودی، لبنان ـ سوریه، دار العلم ـ الدار الشامیة.

۱۹. ریتزر، جورج، ۱۳۷٤، ***نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر***، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی.

۲۰. ساروخانی، باقر، ۱۳۷۰، ***درآمدی بر دائرةالمعارف علوم اجتماعی***، تهران، کیهان.

۲۱. سلیمی، علی و محمد داوری، ۱۳۸۷، ***جامعه‌شناسی کجروی***، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۲۲. سوان، آبراهام، ۱۳۸۲، ***جامعه‌شناسی تحلیلی***، ترجمه رحیم فرخ‌نیا و دریا معبدی، اراک، نشر نویسنده.

۲۳. شایان‌مهر، علیرضا، ۱۳۷۹، ***دائر ةالمعارف تطبیقی علوم اجتماعی***، تهران، کیهان.

۲٤. شیخاوندی، داور، ۱۳۸٤، ***جامعه‌شناسی انحرافات و مسائل جامعتی ایران***، تهران، نشر قطره.

۲۵. عسکری، حسن بن عبدالله، ۱٤۰۰ ق، ***الفروق فی اللغة***، بیروت، دارالآفاق الجدیدة.

۲٦. عضدانلو، حمید، ۱۳۸٦، ***آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه شناسی***، تهران، نشر نی.

۲۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱٤۱۰ ق، ***کتاب العین***، تحقیق و تصحیح دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم سامرائی، قم، هجرت.

۲۸. قرائی مقدم، امان‌الله، ۱۳۷٤، ***مبانی جامعه‌شناسی***، تهران، ابجد.

۲۹. کوئن، بروس، ۱۳۷۲، ***مبانی جامعه‌شناسی***، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران، سمت.

۳۰. کوئن، بروس، ۱۳۸٤، ***درآمدی به جامعه‌شناسی***، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، توتیا.

۳۱. گولد، جولیوس و ویلیام ل. کولب، ۱۳۷٦، ***فرهنگ علوم اجتماعی***، ویراسته محمدجواد زاهدی مازندرانی، تهران، مازیار.

۳۲. گیدنز، آنتونی، ۱۳۸٦، ***جامعه‌شناسی***، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.

۳۳. لارسن، کالوین جی، ۱۳۷۷، ***نظریه‌های جامعه‌شناسی محض و کاربردی***، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران، سمت.

۳٤. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۲، ***جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن***، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

۳۵. مصطفوی تبریزی، حسن، ۱۳۷٤، ***التحقیق فی کلمات القرآن الکریم***، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۳۶. مندراس، هانری و ژرژ گورویچ، ۱۳۵۶، ***مبانی جامعه‌شناسی***، ترجمه باقرپرهام، تهران، مجموعه کتاب‌های سیمرغ و امیرکبیر.

۳۷. وایت، راب و فیوناهیز، ۱۳۸۵، ***جرم و جرم‌شناسی***، ترجمه علی سلیمی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۳۸. ولیدی، محمدصالح، ۱۳۷۳، ***حقوق جزای عمومی در جرم***، ج ۲، تهران، نشرداد.